



روش استنباط آیات الأحكام مسئولیت انسان

در برابر گوش، چشم، قلب *

** محمد قربان زاده

*** منصوره سادات ایوبی (نویسنده مسئول)

چکیده

یکی از ویژگی‌هایی که مخصوص انسان می‌باشد، مسئولیت‌های سنگینی است که در زندگی، برعهده دارد. از مهمترین آن؛ مسئولیت وی در برابر اعضای بدنش می‌باشد که به فرموده قرآن کریم در روز قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (اسراء/۳۶). اقوال علماء، سایر آیات و روایات و حکم عقل نیز، مؤید این است که آدمی در برابر تمام اعضای بدن مسئولیت دارد و بازخواست خواهد شد. براساس قواعد فقهی چون؛ قاعده «اقرار عقلا علی أنفسهم» و قاعده «تسلط» و قواعد اصولی مانند؛ اصالة ظهور؛ ظهور جمله خبریه در وجوب و تمسک به اطلاق و قرینه حکمت، حکم وجوب مسئولیت انسان در برابر گوش و چشم و قلب خویش برداشت می‌شود. این تحقیق بر آن است که با روش تحلیلی توصیفی، به بیان مسئولیت انسان در برابر گوش و چشم و قلب خویش بپردازد. رویکردی که ما در این تحقیق به آن اشاره کردیم، علی رغم پژوهش‌های زیادی که در مورد مسئولیت انسان موجود است، مورد مشابه ندارد و تحقیقی که به روش استنباط آیات الأحكام مسئولیت انسان در برابر گوش، چشم، قلب، به طور مستقل و مدون پرداخته باشد، وجود ندارد.

واژگان کلیدی: روش، آیات الأحكام، مسئولیت، انسان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰.

** استادیار جامعه المصطفی سنة النبوة العالمیة خراسان.

*** دکتری فقه و معارف اسلامی گرایش کلام، جامعه المصطفی سنة النبوة العالمیة نمایندگی خراسان.

یکی از ویژگی‌ها و خصوصیات‌ها که در انسان وجود دارد و می‌توان گفت سایر موجودات چنین نیستند مسئولیت‌های سنگینی است که در زندگی برای انسان وجود دارد (مطهری، ۱۳۹۵: ۸۹). همه مکاتب فکری، حتی مادی‌گرایان معتقدند که انسان موجودی مسئول است و معترفند؛ از هنگامی که دستگاه تعقل انسان شکوفا می‌شود و خود را می‌شناسد، مسئولیت وی آغاز می‌شود.

لذا برخی از مسئولیت‌های انسان از عقل، فطرت و وجدان انسان سرچشمه می‌گیرد به این ترتیب هیچ بیان دیگری برای اثبات این گونه مسئولیت‌ها لازم نیست و بیان وارده در کتاب و سنت از باب ارشاد به حکم عقل و وجدان می‌باشد. بعضی از مسئولیت‌های انسان نیز، ریشه در کتاب و سنت دارد و از آن‌ها أخذ شده است (موسوی اردبیلی، ۱۳۸۵: ۳۸۹).

مسئولیت، درختی است که زمینه‌اش شناخت‌ها هستند و ریشه‌اش اعتقادات و بهارش بحران‌ها و حادثه‌ها می‌باشد. هنگامی که زمینه‌اش غنی و سرشار باشد، هر بهار، میوه می‌دهد و آفت نمی‌بیند چون آفت نتیجه کمبود هاست. خداوند متعال می‌فرماید: «قطعا از نعمت‌ها در آن روز مورد سؤال قرار می‌گیرید» (تکواثر/۸).

برای شناخت مسئولیت نیاز به چند اصل اساسی است؛ ۱. اصل آزادی از اسارت‌ها و هواها. ۲. پیدا کردن قدرت برای انجام مسئولیت. ۳. شناخت آن. مسئولیت انسان از خودش آغاز می‌شود و دو قسم مسئولیت دارد؛ مسئولیت فردی و اجتماعی. در مسئولیت فردی قرآن می‌فرماید: «هر نفسی در گرو آنچه کسب کرده می‌باشد» (مدثر/۳۸) و باز می‌فرماید: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای به او خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد» (نحل/۹۷).

قرآن کریم درباره مسئولیت‌های اجتماعی انسان می‌فرماید: «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و در دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند» (روم/۴۱). وجود مسئولیت‌ها در انسان و اینکه او دارای حقوقی است و باید رعایت حقوق بنماید حقیقتی را در پی دارد و آن اینکه؛ آنچه به او داده شده از او سؤال می‌شود (اسراء/



۲۶). بنابراین لازم است انسان حدود مسئولیت‌های خویش را بشناسد و بفهمد که در مقابل چه حقوقی مسئولیت دارد (مشایخی، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۴).

اگر انسان در چپستی و چرایی و هدف و مقصد زندگی خویش تفکر کند، تکالیف و مسئولیت‌های متفاوت و ارزشمندی پیش روی خود خواهد دید که او را از بسیاری از بندهای متعارف دنیا رها می‌سازد. قرآن کریم با عنایت به اهمیت و جایگاه پرداختن به نفس خود متذکر می‌شود: (یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم لا یضربکم من ضلّ إذا اهتدیتم إلی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» (مائده/۱۰۵).

به فرموده قرآن کریم، هدایت سالک معطوف به پرداختن وی به نفس خویش است و از این رو این نفس همان طریق و مسلک شخص به سوی پروردگارش است که در صورت تزکیه آن، گمراهی و ضلالت دیگران مزاحمتی برای آن نخواهد داشت (دانش، ۱۳۹۷: ۹۹ و ۹۸).

یکی از مسئولیت‌های مهم انسان، مسئولیت وی در برابر اعضای بدنش می‌باشد که به فرموده قرآن کریم در روز قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد. (و لا تقف ما لیس لک به علم إن السمع والبصر والفؤاد کل أولیک کان عنه مسئولاً)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد (اسراء/ ۳۶).



۱- مفهوم‌شناسی

۱-۱- روش

در لغت به معنای طرز، شیوه، اسلوب، سبک می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۲۳۷۸).

۱-۲- آیات الأحکام

آیاتی است که به احکام فقهی و تکالیف عملی ارتباط دارد (شهبازی، ۱۳۶۶: ۴). به عبارت دیگر مراد از آیات الأحکام؛ آن دسته از آیات قرآن کریم است که بیانگر یکی از احکام عملیه دین اسلام می‌باشد (شانه چی، ۱۳۷۸: ۲).

۱-۳- مسئولیت

از ریشه «سأل یسأل سؤالا» است؛ به معنای پرسش کرد، سؤالی را طرح کرد (ابن منظور، ۱۴۲۶: ۱۷۲۸) و مسئولیت به معنای؛ قابل بازخواست می‌باشد (معلوف، ۱۳۸۲: ۸۰۳) و همچنین به معنای موظف بودن به انجام دادن امری، نیز می‌باشد (معین، ۱۳۸۸: ۱۳۰۳).

۱-۴- انسان

در لغت به معنای؛ جانوری از تیره نخستینان از شاخه پستانداران، از گونه آدم‌ها که به سبب رشد کامل مغز از دیگر جانوران ممتاز است و قدرت بیان افکار به وسیله تکلم و خط دارد و تنها جانوری است که همیشه ایستاده راه می‌رود (معین، ۱۳۸۸: ۱۶۰).

این کلمه ۶۵ بار در قرآن مجید به کار رفته است و مراد از آن جسد ظاهری نیست چنانکه در بشر مراد است، بلکه، مقصود از انسان؛ باطن و نهاد و استعداد و انسانیت و عواطف او می‌باشد (قرشی، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

۲- بررسی لغوی آیه ۳۶ سوره مبارکه اسراء

۲-۱- اِنَّ

حرف تأکید به معنای؛ همانا که، بدرستی که می‌باشد و از حروف مشبّهه به فعل است، که اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۰۹؛ قرشی، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

۲-۲- سمع

حس شنوائی، گوش (ابن فارس، ۱۳۸۷: ۴۶۳).

۲-۳- بصر

چشم، دیده، عین، بینایی، بینش، دید، آگاهی (ابن منظور، ۱۴۲۶: ۳۰۰).

۲-۴- الفؤاد

دل، قلب (مصطفی، ۱۴۱۰: ۶۷۰).

۲-۵- کلّ

کل [ک ل ل] همه همگی، همه اجزاء، این لفظ اگر چه مفرد است ولی در معنی جمع استعمال می‌گردد. مذکر و مؤنث در وی یکسان است (ابن منظور، ۱۴۲۶: ۳۴۷۱). کل اسمی است که برای استعراق وضع شده در جائی که مدخول آن نکره باشد چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: (کل نفس ذائقة الموت) (آل عمران/۱۸۵).

۲-۶- اولئک

[أ ل آ ء ک] ضمیر جمع از ذاک، به معنای این گروه می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۶۴۴).

۲-۷- کانّ

به معنای بود، می‌باشد (قرشی، ۱۳۹۰: ۱۶۹).

۲-۸- عنّه

عن ، حرف جر + ه ، ضمیر متصل، به معنای، از او. درباره او، می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷:

۱۶۳۸۲ و ۱۶۳۸۱).

۲-۹- مسؤلاً

مسؤول به معنای؛ کسی که فریضه‌ای بر ذمه دارد که اگر بر آن عمل نکند از او بازخواست

شود (معین، ۱۳۸۸: ۱۳۰۳).

۳- اعراب آیه

إنّ از حروف مشبّهة بالفعل است، السمع؛ اسم إنّ می‌باشد، واو؛ حرف عطف است و البصر؛ معطوف می‌باشد. واو؛ حرف عطف است و الفؤاد؛ معطوف می‌باشد. کُلُّ؛ مبتدا، أولئک؛ مضاف‌إلیه، کانّ؛ فعل ماضی و اسم آن هو می‌باشد. عنّه؛ جار و جرور، مسؤلاً؛ خبر کانّ می‌باشد (طنطاوی، ۱۴۲۷: ۳۴۴).



آنچه که بر حسب ظاهر به چشم می‌خورد و به ذهن انسان تبادر دارد این است که ضمیر در (کان) و در (عنه) هر دو به کلمه (کل) برمی‌گردد، کلمه (عنه) نائب فاعل است برای اسم مفعول (مسئولاً) که به گفته زمخشری در کشاف بر آن مقدم شده است و یا آنکه قائم مقام نایب فاعل است و کلمه: (اولئک)؛ اشاره است به گوش و چشم و قلب و اگر با این کلمه که مخصوص اشاره به صاحبان عقل است اشاره به آنها کرده از این جهت بوده که در این لحاظ که لحاظ مسئول عنه واقع شدن آنها است، به منزله عقلاً اعتبار می‌شوند، و نظائر آن در قرآن کریم بسیار است که اشاره و یا موصول مخصوص صاحبان عقل در موردی که فاقد عقل است به کار رفته باشد. (طباطبایی، بی تا: ۱۲۸/۱۳)

ولی برخی گفته‌اند: اصلاً قبول نداریم کلمه اولئک مخصوص صاحبان عقل باشد، برای اینکه در کلمات اساتید زبان عرب دیده شده که در غیر ذوی العقول هم به کار رفته است، مثلاً جریر شاعر گفته: «ذم المنازل بعد منزله اللوی و العیش بعد اولئک الایام» یعنی: «نکوهیده شد منزلها بعد از منزل لوای معهود و نیز نکوهیده و سرزنش گشت زندگی بعد از آن چند روز». بنابراین ادعا، مسئول و سؤال شده خود گوش، چشم و قلب خواهد بود که از خود آنها پرسش می‌شود و آنها هم به نفع و یا ضرر آدمی شهادت می‌دهند همچنانکه خود قرآن فرمود: (الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (یس/۶۵).

بعضی دیگر چنین به نظرشان رسیده که ضمیر (عنه) به (کل) برگشته و بقیه ضمیرها به متابعت کننده غیر علم (که سیاق بر آن دلالت دارد) برگشته است، در نتیجه (مسئول) همان متابعت کننده باشد که از او می‌پرسند که چشم و گوش و فؤادش را چگونه استعمال کرد و در چه کارهایی به کار برد و بنا بر این معنا، در آیه شریفه، التفات و توجهی از خطاب به غیبت به کار رفته و می‌باید گفته شود (کنت عنه مسئولاً) و به هر حال معنای بعیدی است (طباطبایی، بی تا: ۱۲۹/۱۳).

۴- نظر مفسران

(إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (اسراء/۳۶)

معنای صحیح این است که؛ خدای سبحان از آنچه با این جوارح انجام می‌شود؛ از شنیدن آنچه حلال نیست و دیدن آنچه جایز نیست و اراده آنچه قبیح و ناپسند است، سؤال می‌کند)

طوسی، بی تا: ۴۷۷). به عبارت دیگر؛ از گوش درباره آنچه شنیده است و از چشم درباره آنچه دیده است و از قلب در مورد آنچه بر آن اراده کرده، سؤال می شود. خداوند متعال می فرماید: گوش و چشم و قلب همگی مسئولند و به همین دلیل (کل اولئك)، ذکر شده است که مراد، این است؛ صاحبان این جوارح مسئولیت دارند و گفته شده؛ از همه جوارح، درباره آنچه به واسطه آنها انجام شده است، نیز سؤال می شود (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۴۱).

بنابراین از مکلف درباره اعضاء مذکور پرسش می شود که چه عملی به واسطه این جوارح و به چه دلیل انجام داده است (رازی، ۱۴۰۸: ۲۲۰). چه بسا دلالت بر مؤاخذه بر عزم بر گناه نیز دارد (شبر، ۱۴۰۷: ۲۳).

گوش و چشم و فؤاد که وسائل تحصیل علم اند بازخواست می فرماید و حاصل تعلیل آنطور که با مورد بسازد این است که گوش و چشم و فؤاد نعمت هائی هستند که خداوند ارزانی داشته است تا انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمیز داده و خود را به واقع برساند و به وسیله آنها اعتقاد و عمل حق تحصیل نماید و به زودی از یک یک آنها بازخواست می شود که آیا در آنچه که کار بستی علمی به دست آوردی یا نه و اگر به دست آوردی پیروی هم کردی یا خیر؟

مثلا از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلوم ها و یقین ها بود یا هر کس هر چه گفت گوش دادی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا می کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند و این اعضاء هم ناگزیرند حق را بگویند و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنابراین بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضاء و ابزاری که وسیله تحصیل علم اند به زودی علیه آدمی گواهی می دهند و می پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیر علم؟ اگر در غیر علم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجهی نخواهد داشت. (طباطبایی، بی تا: ۱۳۰/۱۳)

بیان این سه عضو از باب مثال است و آلا تمام اعضاء و جوارح مسئولیت دارند؛ دست و پا و زبان و شکم و عورت و بدن و نفس، تمام این اعضاء فردای قیامت، اگر کوچکترین خطایی بدون تصویب شرع و عقل از آنها صادر شود مورد مؤاخذه قرار می گیرد مگر مغفرت و عفو الهی و شفاعت شفیعان شامل حال انسان شود (طیب، ۱۳۸۹: ۱۰۶ و ۱۰۵).



علامه طباطبایی می‌فرماید:

برگشت این معنا به این است که بگوئیم «لا تقف ما لیس لك به علم فانه محفوظ علیك فی سمعك و بصرک و فؤادك» پیروی مکن چیزی را که علم به صحتش نداری زیرا گوش و چشم و دل تو علیه تو شهادت خواهند داد و بنا بر این آیه شریفه در معنای آیه؛ (حَتَّى إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (فصلت/۲۰) (وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتُرُونَ أَن يُشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِن ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ، وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (فصلت/۲۲-۲۳). خواهد بود با این تفاوت که آیه مورد بحث، فؤاد را هم اضافه کرده و جزو گواهان علیه آدمی معرفی نموده، چون فؤاد همان است که انسان هر چه را درک می‌کند به وسیله آن درک می‌کند و این از عجیب‌ترین مطالبی است که انسان از آیات راجع به محشر استفاده می‌کند، که خدای تعالی نفس انسانی انسان را مورد بازخواست قرار دهد و از او آنچه که در زندگی دنیا درک نموده بپرسد و او علیه انسان که همان خود اوست شهادت دهد (طباطبایی، بی‌تا: ۱۳/۱۳۱)

پس کاملاً روشن شد که آیه شریفه از اقدام بر هر امری که علم به آن نداریم نهی می‌فرماید، چه اینکه اعتقاد ما جهل باشد و یا عملی باشد که نسبت به جواز آن و وجه صحتش جاهل باشد و چه اینکه ترتیب اثر به گفته‌ای داده که علم به درستی آن گفتار نداشته باشد.

آن وقت ذیل آیه، مطلب را چنین تعلیل نموده که چون خداوند تعالی از گوش و چشم و قلب پرسش می‌کند، در اینجا جای سئوالی باقی می‌ماند که چطور پرسش از این اعضاء را منحصر به صورتی کرده که آدمی دنبال غیر علم را بگیرد و حال آنکه از آیه شریفه (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (یس/۶۵). برمی‌آید که اعضاء و جوارح آدمی، همه به زبان می‌آیند.

چه در آن عقاید و اعمالی که پیروی از علم شده باشد و چه در آنها که پیروی غیر علم شده باشد. در پاسخ می‌گوئیم علت اعم آوردن برای تقلیل یک امری اخص ضرر ندارد و در آیه مورد بحث می‌خواهد بفرماید گوش و چشم و فؤاد تنها در صورت پیروی غیر علم مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

آیه از پیروی چیزی نهی می‌کند که بدان علم نداشته باشیم، نه اینکه پیروی از هر گفتار و کردار و اعتقاد را نهی کرده باشد مگر تنها در صورتی که علم به آن داشته باشیم.

خداوند متعال می‌فرماید: (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا) (اسراء/۳۷). کلمه مرح، به طوری که گفته‌اند به معنای؛ برای باطل، زیاد خوشحالی کردن است و شاید قید باطل برای این باشد که بفهماند خوشحالی بیرون از حد اعتدال مرح است، زیرا خوشحالی به حق آن است که از باب شکر خدا در برابر نعمتی از نعمتهای او صورت گیرد و چنین خوشحالی هرگز از حد اعتدال تجاوز نمی‌کند و اما اگر بحدی شدت یافت که عقل را سبک نموده و آثار سبکی عقل در افعال و گفته‌ها و نشست و برخاستش و مخصوصاً در راه رفتنش نمودار شد چنین فرحی، فرح به باطل است و جمله (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا) نهی است از اینکه انسان به خاطر تکبر خود را بیش از آنچه هست بزرگ بداند و اگر مسئله راه رفتن به مرح را مورد نهی قرار داد، برای این بود که اثر همه آن انحرافها در راه رفتن نمودارتر می‌شود و جمله (إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا) کنایه است که این ژست و قیافه‌ای که به منظور اظهار قدرت و نیرو و عظمت به خود می‌گیری وهمی بیش نیست، چون اگر دستخوش واهمه نمی‌شدی می‌دیدی که از تو بزرگتر و نیرومندتر وجود دارد که تو با چنین راه رفتنی نمی‌توانی آن را بشکافی و آن زمین است که زیر پای تو است.

از تو بلندتر هم هست و آن کوههای بلند است که خیلی از تو رشیدتر و بلندترند، آن وقت اعتراف می‌کردی که خیلی خوار و بی‌مقداری و انسان هیچ چیز را، ملک و عزت و سلطنت و قدرت و آقائی و مال و نه چیزهای دیگر در این نشاه به دست نمی‌آورد و با داشتن آن به خود نمی‌بالد و تنها چیزی که به دست می‌آورد اموری هستند موهوم و خالی از حقیقت که در خارج از درک و واهمه آدمی ذره‌ای واقعیت ندارند، بلکه این خدای سبحان است که دل‌های بشر را مسخر کرده که اینگونه موهومات را واقعیت بیندارند و در عمل خود بر آنها اعتماد کنند، تا کار این دنیا به سامان برسد و اگر این اوهام نبود، و بشر اسیر آن نمی‌شد آدمی در دنیا زندگی نمی‌کرد و نقشه پروردگار عالم به کرسی نمی‌نشست و حال آنکه او خواسته است تا غرض خود را به کرسی بنشانند، فرموده است (وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ) (بقره/۳۶) (طباطبایی، بی‌تا: ۱۳۳/۱۳).



با توجه به تفاسیر آیه مذکور، حکمی که از اقوال علمایی چون شیخ طوسی، علامه طباطبایی، مرحوم طبرسی و ابوالفتوح رازی استنباط می‌شود، وجوب مسئولیت انسان در برابر اعضاء و جوارح خویش می‌باشد.

ع- بررسی سایر ادله

ع-۱- سایر آیات دال بر وجوب مسئولیت انسان نسبت به جوارح

۱. (وَقَفُوهُمْ إِنِّي أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)؛ «و بازداشتشان نمایید که آنها مسئولند» (صافات، ۲/).

۲. (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا)؛ «و به مال یتیم- جز به بهترین وجه- نزدیک مشوید تا به رشد برسد، و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرشش خواهد شد (اسراء/ ۳۴).

۳. (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ «در روزی که زبان و دستها و پاهایشان، بر ضد آنان برای آنچه انجام می‌دادند، شهادت می‌دهند (نور/ ۲۴).

۴. (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ «امروز بر دهانهای آنان مهر می‌نهمیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند» (یس/ ۶۵).

ع-۲- روایات

۱. روایت اول:

«عن الحسن قال كنت اطيل القعود في المخرج لأسمع غناء بعض الجيران قال فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال لي يا حسن «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» السَّمْعَ وَ ما وعى و البصر و ما رأى و الفؤاد و ما عقد عليه و فرض على البصر أن لا ينظر الى ما حرم الله عليه، و أن يعرض عما نهى الله عنه، مما لا يحل له، و هو عمله، و هو من الايمان، فقال- تبارك و تعالى-: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، فنهاهم أن ينظروا الى عوراتهم، و أن ينظر المرء الى فرج أخيه، و يحفظ فرجه أن ينظر اليه؛ و قال: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» من أن تنظر إحداهن الى فرج أختها، و تحفظ فرجها من أن ينظر اليها. و قال: كل شيء في القرآن من حفظ الفرج فهو من

الزَّانَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ، فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ. ثُمَّ نَظَمَ مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ فِي آيَةٍ أُخْرَى فَقَالَ: «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ»، يَعْنِي بِالْجُلُودِ: الْفُرُوجَ وَالْأَفْخَادَ. وَقَالَ: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعَيْنَيْنِ، مِنْ غَضِّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. وَهُوَ عَمَلُهُمَا، وَهُوَ مِنَ الْإِيمَانِ» (حکیمی، ۴۸۰: ۱۳۸۰).

«هر چه در قرآن در باره نگاهداری اندام نهان (فرج) آمده مقصود حفظ از زنا است، جز در این آیه که مقصود نگاه است. سپس خداوند آنچه بر قلب و زبان و گوش و چشم واجب است در آیه‌ای دیگر به هم پیوسته و چنین گفته است: (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ) شما نمی‌توانستید کردار خویش از آن پوشیده دارید که گوش و چشم و پوست شما بر ضد شما گواهی دهند»، که مقصود از پوست، فرج و ران است. و باز گفته است: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) در پی چیزی مرو که به آن علم نداری، که گوش و چشم و قلب همه مسئولند، و از آنها مؤاخذه می‌شود». این است آنچه خدا بر دو چشم واجب فرموده است، یعنی: نظر نکردن به آنچه خدا حرام کرده است. و این عمل چشم است و ایمان چشم.

۲. روایت دوم:

الامام الصادق عليه السلام - فيما رواه عن الامام علي بن الحسين السجّاد عليه السلام: .. ليس لك أن تتكلم بما شئت! لأن الله عز وجل قال: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ)، و لأن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «رحم الله عبدا قال خيرا فغنم، او صمت فسلم». و ليس لك أن تسمع ما شئت! لأن الله عز وجل يقول: (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (حکیمی، ۱۳۸۰، ۴۶۳).

امام صادق عليه السلام - به روایت از امام سجّاد عليه السلام: تو را نرسد که هر چه خواهی بر زبان آری! چه خدای عز و جل گفته است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ پیرو آنچه بدان علم نداری مباش»، و پیامبر صلى الله عليه وآله گفته است: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که سخن نیک گوید و سود برد، یا خاموشی گزیند و در امان ماند» و تو را نرسد که به هر چه خواهی گوش فرا داری، چه خدای

عز و جل گفته است: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ «هر آینه از گوش و چشم و قلب از همه پرسیده خواهد شد»

۳. روایت سوم:

ای پسر مسعود! سخن مگو مگر بدانستن چیزی که آن را شنیده‌ای و دیده‌ای زیرا خدای تعالی می‌فرماید: (لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (مجلسی، ۱۲۳: ۱۳۶۴).

۴. روایت چهارم:

در تفسیر عیاشی از ابی عمر و زبیری از امام صادق ع نقل کرده که فرمود: خدای تبارک و تعالی ایمان را بر همه اعضاء و جوارح آدمی واجب کرده و بر همه تقسیم نموده است، پس هیچ عضوی نیست مگر آنکه موظف است به ایمانی مخصوص به خود، غیر از آن ایمانی که عضو دیگر موظف بر آن است، یک عضو آدمی دو چشم او است که با آن می‌بیند و یکی دو پای او است که با آن راه می‌رود. بر چشم واجب کرده که به آنچه حرام است ننگرد، و آنچه را که خدا نهی کرده و حلال نیست نبیند این عمل ایمان چشم است، و فرموده: (لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) این وظیفه چشم و ایمان او است.



۵. روایت پنجم:

و در کتاب کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت: نزد امام صادق □ بودم که مردی خدمت آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، من کنیفی دارم و وارد آن کنیف (مستراح) می‌شوم تا رفع حاجت کنم، در همسایگی ما اشخاصی هستند که کنیزان آوازه‌خوان دارند، آواز می‌خوانند و موسیقی می‌نوازند و چه بسا می‌شود من نشستن در آنجا را طول می‌دهم تا صدای آنها را بشنوم، این عمل چطور است؟ فرمود: اینکار را مکن عرض کرد به خدا قسم من هرگز به سراغ آنها نرفته‌ام و نمی‌روم، بلکه صدائی است که از ایشان می‌شنوم، فرمود: مگر کلام خدای را نشنیدی که می‌فرماید: (ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا) (طباطبایی، بی تا: ۱۳/۱۴۰).

۳-۶ حکم عقل

از آنجایی که یکی از عرصه‌های عمل و نیز اعتبار عقل، مبحث امثال اوامر و نواهی شرع یا تبعیت از قوانین و مقررات شرع می‌باشد و قاعده ملازمه «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» نیز به مسئله استنباط حکم شرع از رهگذر عقل نزدیک و با آن مناسب است (صابری، ۱۳۸۱: ۵۶۱-۵۵۵)، بر مبنای این قاعده؛ هرگاه عقل به حسن یا قبح چیزی حکم کند، عقلاً شارع باید بر طبق آن حکم کند. زیرا؛ هرگاه همه عقلا، از آن جهت که عاقل هستند، چیزی را به خاطر آنکه در آن مصلحتی چون حفظ و بقای نوع است، حسن بدانند و یا چیزی را به دلیل مفسده‌ای که دارد، قبیح بدانند، این حکم از آن همه عقلاست، پس شارع نیز قطعاً باید همانند آنان حکم کند، چرا که در شمار عقلا بلکه رئیس عقلا می‌باشد (مظفر، ۱۳۷۳: ۲۳۷).

لذا؛ مسئولیت انسان در برابر خویشتن، یکی از اوامری است که هم عقل و هم شرع، حکم به وجوب امثال آن می‌کنند.

۷- قواعد فقهی مربوطه

۷-۱- قاعده اقرار عقلا علی انفسهم

مضمون این قاعده این است که؛ هرگاه انسان نسبت به چیزی که با منافع او در تضاد بوده و با مصالح او تنافی دارد اقرار کند، بر طبق اقرار او عمل می‌شود؛ چه اقرار به مال باشد؛ چه





دین باشد، چه حق و چه نسب، در تمامی این موارد، بر طبق آنچه که مقتضی اقرار اوست با او رفتار می‌شود. این قاعده از قواعد مسلمی است که بر آن اجماع شده است. علاوه بر اجماع، استقرار سیره عقلا در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها بر قبول اقرار هر کسی علیه خویش و نیز روایات عام و خاصی که در مورد این قاعده وجود دارد، بر این قاعده دلالت دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۶۲ و ۴۶۱).

از آنجایی که در قیامت از انسان، نسبت به اعمال جوارحش اعم از گوش و چشم و قلب، سؤال می‌شود، مطابق این قاعده نیز آنچه که مقتضی اقرار انسان است با وی رفتار می‌شود، بنابراین انسان نسبت به این جوارح مسئولیت دارد.

۲-۲- قاعده تسلط

در اخبار باب، تنها عنوان «اموال» و اینکه مردم مسلط بر اموال خویش هستند، وارد شده است. اما در مورد تسلط مردم بر جان خویش، نه در نصوص باب و نه در کلمات اصحاب، در هیچ کدام از ابواب فقه، عبارتی وارد نشده است. ولی بنای عقلا؛ که عمده دلیل تسلط انسان بر اموال خویش است، بر تسلط وی بر نفس خویش نیز دلالت دارد. منتها تسلط انسان بر نفس به معنای جواز اضرار به خویش نمی‌باشد، زیرا؛ وارد کردن نقص بر اعضا و ضرر بر جسم به دلیل مسئولیتی که انسان در قبال حفظ جان خویش دارد، عقلاً و شرعاً جایز نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۳-۴۱).

قاعده اتلاف نیز به این مطلب اشاره دارد (فرحی، ۱۳۹۰: ۱۹).

۸- قواعد اصولی مرتبط با آیه مذکور

۱-۸- اصالة الظهور

علما با تمسک بر لزوم عمل به کتاب و سنت این چنین استدلال کردند که مصداق عرفی مأموریه از نص؛ ظاهر آیه و حدیث است که عمل به آن واجب است و مرجع این وجوب، اصل حجیت ظواهر است. سیره مشرعه و سیره عقلا نیز، بیانگر عمل به ظواهر ادله شرعیه و ظواهر کلام می‌باشد (شهیدصدر، ۱۴۲۶: ۱۸۱ و ۱۸۰).

۱-۱-۸- ظهور جمله خبریه در وجوب

جمله خبریه، ظهور در وجوب دارد، بلکه ظهور آن در وجوب، از ظهور صیغه امر قوی تر و بیشتر است. متکلم در مقام بیان طلب، از جمله خبریه که بر تحقق دلالت می کند، کمک گرفته است، تا اظهار کند که تنها به تحقق مطلوبش راضی می شود و به غیر آن راضی نمی شود (آخوند خراسانی، ۱۴۲۰: ۹۳).

۲-۸- تمسک به اطلاق و قرینه حکمت

اگر نکته مذکور برای اثبات ظهور جمله خبریه در وجوب تام و صحیح باشد که مطلوب همان است؛ در غیر این صورت می توان به گونه دیگری از آن کمک گرفت. به این صورت که گفته شود: جمله خبریه پس از عدم اراده «اخبار» از آن، بین سه احتمال؛ یعنی «وجوب» و «استحباب» و «طلب کلی»، مردد می شود. نکته ای که قبلاً ذکر شد اگر موجب ظهور جمله خبریه در وجوب نشود، لاقلاً پس از دوران امر بین «وجوب» و «استحباب»، موجب تعیین احتمال وجوب می شود؛ به این اعتبار که خبر دادن از وقوع و تحقق، با وجوب بیشتر تناسب دارد، زیرا؛ وجوب، مقتضی تحقق و وقوع است؛ به خلاف «استحباب» و «طلب کلی» (همان).

این عدم قرینه بر اراده استحباب و طلب کلی و تعیین اراده وجوب از جمله خبریه، نحوه ای از تمسک به اطلاق و قرینه حکمت می باشد (ایروانی، ۱۳۹۴: ۴۴۲).

۹- جمع میان ادله

نص آیات، روایات و حکم عقل صریح در وجوب مسئولیت انسان در برابر اعضای بدنش می باشد.

۱۰- حکم

با توجه به نصوص موجود؛ آیات و روایات و حکم عقل؛ حکمی که به مدد قواعد فقهی و اصولی مذکور، برداشت می شود، وجوب مسئولیت انسان در برابر اعضای بدن خویش می باشد.

نتیجه گیری

یکی از ویژگی های منحصر به فرد انسان، مسئولیت های سنگینی است که در زندگی، برعهده دارد. از مهمترین آن؛ مسئولیت وی در برابر اعضای بدنش می باشد که به فرموده قرآن کریم در روز قیامت مورد پرسش قرار می گیرد (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ



مَسْئُولًا). اقوال علما، سایر آیات و روایات و حکم عقل نیز، مؤید این است که آدمی در برابر تمام اعضای بدن مسئولیت دارد و بازخواست خواهد شد. براساس قواعد فقهی چون؛ قاعده اقرار عقلا علی أنفسهم و قاعده تسلط و قواعد اصولی مانند؛ اصالة الظهور؛ ظهور جمله خبریه در وجوب و تمسک به اطلاق و قرینه حکمت، حکم وجوب مسئولیت انسان در برابر گوش و چشم و قلب خویش برداشت می‌شود.

کتابنامه

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۳۸۷)، ترتیب مقایس اللغة، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۲. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۲۶)، لسان العرب، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۳. ایروانی، باقر، (۱۳۹۴)، شرح فارسی کفایة الأصول آخوند خراسانی، نصاب، قم.
۴. آخوند خراسانی، کاظم، (۱۴۲۰)، کفایة الأصول، مؤسسة النشر الإسلامی، قم.
۵. حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد، (۱۳۸۰)، الحیة، ترجمه: احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۶. دانش، جواد، (۱۳۹۷)، مسئولیت اخلاقی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران.
۸. رازی، ابوالفتوح، حسین بن علی، (۱۴۰۸)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مصحح: ناصح، محمدمهدی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد.
۹. شبر، عبد الله، (بی‌تا)، الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، تحقیق: سید محمد بحر العلوم، مکتبه الالفین، کویت.

۱۰. شهابی، محمود، (۱۳۶۶)، ادوار فقه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، تهران.
۱۱. صابری، حسین، (۱۳۸۱)، عقل و استنباط فقهی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.
۱۲. صدر، محمد باقر، (۱۴۲۶)، دروس فی علم الأصول، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، (بی‌تا)، ترجمه تفسیر المیزان، محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۶۰)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات فراهانی، تهران.
۱۵. طنطاوی، محمد، (۱۴۲۷)، معجم اعراب الفاظ القرآن الکریم، دفتر نشر نوید اسلام، قم.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، مصحح: عاملی، احمد حبیب، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۱۷. طیب، عبدالحسین، (۱۳۸۹)، اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، مؤسسه جهانی سبطين، قم.
- الفراهیدی، الخلیل بن احمد، (۱۴۱۴)، ترتیب کتاب العین، اسوه، قم.
۱۸. فرحی، علی، (۱۳۹۰)، تحقیق در قواعد فقهی اسلام، دانشگاه امام صادق ۷، تهران.
۱۹. قرشی، علی اکبر، (۱۳۹۰)، قاموس قرآن، چاپ سیزدهم، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۶۴)، کتاب الروضة در مبانی اخلاق (ترجمه جلد ۷۴ بحار الأنوار)، مصحح: حبیب الله بیاتی، اسلامیه، تهران.
۲۱. مدیر شانه‌چی، کاظم، (۱۳۷۸)، آیات الاحکام، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران.
۲۲. مشایخی، قدرت الله، (۱۳۸۵)، حقوق از دیدگاه امام سجاد ۷ «شرح رساله الحقوق»، انصاریان، قم.

۲۳. مصطفی، ابراهیم، (۱۴۱۰)، المعجم الوسیط، دارالدعوة، استانبول.
۲۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۵)، انسان‌شناسی قرآن، صدرا، تهران.
۲۵. مظفر، محمد رضا، (۱۳۷۸)، اصول فقه، تحقیق: علی شیروانی، مؤسسه انتشارات دارالعلم، قم.
۲۶. مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۳)، اصول فقه، اسماعیلیان، قم.
۲۷. معلوف، لویس، (۱۳۸۲)، لغت‌نامه، یا فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه احمد سیاح، انتشارات اسلام، تهران.
۲۸. معین، محمد، (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی، اشجع، تهران.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۹۵)، قواعد مهم فقهی، ترجمه: محمد جواد نوری همدانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب ۷، قم.
۳۰. موسوی اردبیلی، عبدالکریم، (۱۳۸۵)، همپای انقلاب، دانشگاه مفید، قم.

